

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه نهم ۹۸/۰۷/۰۷

موضوع: «اجتهاد» از دیدگاه فریقین (۲) – تفاوت «مفتی» و «مُحَدِّث»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على محمد رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

این که «ابن جوزی» در کتاب «الموضوعات» دارد: «أما حَدِيثِ عَلِيٍّ فَقَالَ الدَّارِقُطَنِيُّ: قَدْ رَوَاهُ سُؤْيِدُ بْنُ غَفَلَةَ عَنِ الصَّنَابِجِيِّ لَمْ يَسْنِدْهُ»؛ این «لم یسنده» یعنی چه؟

پاسخ:

یعنی مرسل است، مرسل نقل کرده است. یعنی بعد از او به پیغمبر نسبت نداده است، «لم یسنده»؛ یعنی به پیغمبر نسبت نداده است در این جا مراد حدیث موقوف است. «لم یسنده: ای: لم یستنده الی النبی»!

کلمه «مسند» دو معنا دارد: یک مرتبه با سند ذکر می کند، این را «اسنده» می گویند. یک مرتبه از پیغمبر نقل می کند. می گوید: «روی عن النبی مسندا»؛ کلمه «مسند» به دو معنا است. یا می گویند: «روی عن النبی مرفوعا»، «مرفوعا» هم در کتب اهل سنت به معنی «مسند» است. کلمه «مرفوع»؛ یعنی «نُسب الی النبی»!

«مرفوع» در کتاب های شیعه؛ یعنی روایتی که یکی و یا بیشتر از روایانش را حذف کرده باشند. این را مرفوع می گویند؛ ولی اهل سنت «مرفوع» را به روایتی می گویند که به پیغمبر نسبت داده بشود و موقوف نباشد. «مرفوع»

در برابر «موقوف» است. روایت «موقوف» یعنی: «ما وقف علی الصحابی»!

پرسش:

«سويد ابن غفله» از نظر اهل سنت معتبر است؟

پاسخ:

بله، «سويد» اگر صحابی نباشد تابعی است. روایت‌های زیادی از «عمر ابن خطاب» دارد.

پرسش:

ظاهراً ایشان در دوران جاهلیت بوده، ولی پیغمبر را ندیده است.

پاسخ:

به چنین کسی تعبیر «مخضرم» می‌کنند؛ یعنی «من ادرك الجاهلية والاسلام» اگر پیغمبر را مؤمناً ولو يك لحظه دیده باشد صحابی می‌شود، اگر ندیده باشد که هیچ!

پرسش:

پس در روایتی که می‌گوید «سويد» نقل کرده و به پیغمبر اسناد نداده و روایت مضطرب است این به چه معنا می‌شود؟

پاسخ:

«مضطرب» یا اضطراب در «سند» است و یا اضطراب در «متن» است. اضطراب سند معمولاً راوی اسم استادش را با يك لقب می‌آورد، این لقب عام است بین چند تا راوی. یا این لقب مشترك بین ثقه و غیر ثقه است. این تعمداً اسم لقب را می‌آورد تا ایهام کند که مراد ایشان آن فرد ثقه است و حال آن‌که آن ثقه نیست، آن ضعیفه است به این مضطرب می‌گویند.

یعنی سند موهم بر وثاقت باشد و حال آن که وثاقت نیست، از این مطلب اضطراب در سند تعبیر می کنند، اضطراب در متن هم که مشخص است، يك روايتی را تارة با يك الفاظی نقل می کند و تارة با الفاظ دیگر نقل می کند.

یعنی راوی يك روايت را به چند تعبیر نقل می کند، این را «مضطرب» می گویند و همچنین این در سند هم تحقق پیدا می کند. مضطرب در سند يك دفعه می آید با سه واسطه نقل می کند و يك دفعه با يك واسطه نقل می کند به این هم مضطرب می گویند.

اگر دوستان کتاب «المدخل الى علم الرجال والدرایة» را ببینند من در آن جا به طور مفصل «مضطرب» را از دیدگاه شیعه و سنی معنا کرده ام.

در مضطرب، کلا دو تا روايت را باهم مقایسه می کنند. تارة با يك واسطه و تارة با دو تا واسطه! در این جا مضطرب عبارت از متن است. ظاهر قضیه این است که مضطرب از متن را می خواهد بگوید: «ولم یسندہ فهو مضطرب» در متنش! يك جا «دار الحکمه» و یکی «دار العلم» می گوید. عبارت های مختلفی نقل می کند ما نمی دانیم کدامش را پیغمبر فرموده است. «انا مدینة الحکمة وعلی بابها» یا «انا مدینة العلم وعلی بابها»! شاید مراد ایشان این باشد.

### پرسش:

کتاب های معتبر رجالی در شیعه را می شود بفرمایید؟

### پاسخ:

من معتقدم شیعه دو تا کتاب رجالی مفصل دارد، و یکی هم که ما به اسم «الجامع فی الرجال» اضافه کردیم. کسی که این سه تا کتاب: «معجم الرجال - آقای خویی»، «تنقیح المقال - آقای مامقانی» و «الجامع فی الرجال - آقای زنجانی» را داشته باشد کل روات شیعه در دستش است؛ زیرا کل روات اسانید شیعه در این سه تا کتاب آمده است.

پرسش:

در اهل سنت چطور؟

پاسخ:

آن‌ها در «صحاح ستة» يك كتاب مفصل به اسم «تهذيب الكمال» دارند نویسنده آن آقای «مزی» و ۳۵ جلد است. «ابن حجر» آمده «تهذيب الكمال» را در دوازده جلد به اسم «تهذيب التهذيب» خلاصه کرده است.

بعد دیده دوازده جلد هم زیاد است مردم حوصله خواندنش را ندارند، دوازده جلد را هم در يك جلد به اسم «تقريب التهذيب» تلخیص کرده است. یعنی «تقريب التهذيب» و «تهذيب التهذيب» و «تهذيب الكمال» در حقیقت يك چیز است. اینها عمدتاً كل روایاتی که در «صحاح ستة» آمده را بررسی کرده‌اند.

اهل سنت چند كتاب مفصل دیگری هم دارند: «سير اعلام النبلاء - ذهبی» در ۲۵ جلد و حدود هیجده هزار راوی را ایشان بررسی کرده است. كتاب دیگری به اسم «تاریخ الاسلام» در ۵۲ جلد دارد، اسم كتاب «تاریخ الاسلام» است؛ ولی شرح حال روایات است.

من يك دفعه آمار گرفتم بالای ۲۵ هزار نفر از شخصیت‌های مختلف را در «تاریخ اسلام» بررسی کرده است. این‌ها كتاب‌های مفصل رجالی اهل سنت است. البته آقایان اهل سنت كتاب‌های دیگری هم دارند مثلاً «ذهبی» كتابی به اسم «میزان الاعتدال» دارد که در حقیقت روایات ضعیف را همراه روایت‌شان آورده است.

«ابن حجر عسقلانی» هم كتابی به اسم «لسان المیزان» دارد، این‌ها در حقیقت در يك موضوع هستند؛ یعنی عمدتاً راویان ضعیف را همراه با روایت‌شان در این دو تا كتاب «لسان المیزان» و «میزان الاعتدال» آورده‌اند. «لسان المیزان - ابن حجر» ناظر بر «میزان الاعتدال - ذهبی» است.

«عُقیلی» از بزرگان اهل سنت است و کتابی به نام «الضعفا» دارد و در چاپ‌های جدید ده - دوازده جلد است. آن‌هم کتاب خوبی است، بسیار زیبا آمده کل ضعف را نقل کرده است. کتاب دیگری به اسم «الکامل فی الضعفا» دارند که برای آقای «ابن عدی» است، آن هم کتاب خوبی است؛ ایشان آمده راویان ضعیف را بررسی کرده است. این‌ها عمده‌ی کتاب‌های رجال اهل سنت است.

البته در شیعه ما یک سری «اصول رجالی» و یک سری «جوامع رجالی» داریم، «اصول رجالی» چهار تا است: ۱- «رجال شیخ طوسی» ۲- «فهرست شیخ طوسی» ۳- «رجال نجاشی» ۴- «رجال کشی»! این چهار تا در حقیقت مصدر رجال شیعه است.

بعد در قرن هفتم و هشتم «علامه حلی» کتابی به اسم «خلاصة الاقوال» دارد، ایشان آمده کتاب‌های گذشته هرچه «شیخ»، «نجاشی» و «کشی» داشته این‌ها را ساندویچی کرده و این‌ها مجموعاً شش - هفت جلد است این‌ها را تبدیل به یک کتاب کوچک دویست صفحه‌ای کرده است.

ایشان اسم راوی را می‌آورد می‌گوید «ثقة جش»؛ یعنی «رجال نجاشی»! «ثقة کش»؛ یعنی «رجال کشی»! «ثقة ست»؛ یعنی «فهرست شیخ طوسی»! یا «ثقة جخ»؛ یعنی «رجال شیخ طوسی»! این‌ها را همه با رمز کار کرده است.

«ابن داود» هم به همین شکل کار کرده است. آن وقت این دو تا بزرگوار کارشان این‌طوری است که راویان ثقة را در بخش اول کتاب و راویان غیر ثقة را در بخش دوم آورده‌اند. یعنی وقتی که می‌گویند: «ذکره العلامة فی القسم الاول»؛ یعنی ثقة. «ذکره العلامة فی القسم الثانی»؛ مصطلح است یعنی غیر ثقة.

«ابن داود» اجتهادی کار نکرده «کل من ذکر فیه مدح» را در قسم اول آورده و «کل من ذکر فیه ذم» را در قسم دوم آورده است. می‌گوید: هر کس توثیق و مدحی دارد در قسم اول کتابم آوردم، بعضی از روایات هم مدح دارد و

هم ذم دارد. «صفوان و محمد ابن سنان» هم ذم دارند و هم مدح دارند به اعتبار مدح‌شان در قسم اول آورده و به اعتبار ذم‌شان در قسم دوم آورده است.

این مصطلحاتی است که ما باید در بحث‌های رجالی این‌ها را کاملاً مسلط باشیم، من معتقدم اگر دوستان کتاب «المدخل الی علم الرجال والدراية» را خوب مطالعه و مباحثه کنند، من آنچه را که يك طلبه در بخش رجال چه در فقه، چه در اصول، چه در تفسیر و چه در کلام باید بداند در این دویست هفتاد- هشتاد صفحه آورده‌ام و آن هم به صورت پرسش و پاسخ است.

بعد نوبت به «جوامع رجالی» می‌رسد. «جوامع رجالی» از قرن نهم و دهم «ابو علی حائری»، «وحید بهبهانی» «منهج المقال و حاشیه» دارند. ما ده- دوازده تا «جوامع رجالی» داریم تا «تنقیح المقال - آقای مامقانی» و «قاموس الرجال - آقای توستری» و کتاب «معجم الرجال - آقای خویی» و «الجامع فی الرجال - آقای زنجانی»!

### پرسش:

«محقق اردبیلی» هم دارد؟

### پاسخ:

«محقق اردبیلی» رجال ندارد، و برای ایشان آمده‌اند از کتاب‌های فقهی‌شان رجال در آورده‌اند. «مقدس اردبیلی رضوان الله تعالی علیه» البته ساحت مقدس ایشان خیلی بالا است و اصلاً عقل ما هم به آن جا نمی‌رسد؛ ولی ایشان برای اولین بار بخش رجال را وارد فقه کرد، اما نا پختگی و اضطراب زیاد دارد.

«مقدس اردبیلی» دو تا درس خارج داشتند يك درس عمومی که دو سه هزار جمعیت می‌آمدند و يك درس خصوصی داشت که در آن دو تا شاگرد بیشتر نداشت آن‌ها هم «صاحب معالم» و «صاحب مدارك» بودند. از آن دو سه هزار نفر هیچ کس بالا نیامد؛ ولی از درس خصوصی هردو از فحول شیعه شدند.

«صاحب مدارك» در جال متخصص است، بحث‌های رجالی را در «مدارك» می‌آورد عین جواهر موج می‌زند؛ و از ایشان متخصص‌تر «صاحب معالم» پسر «شهید ثانی» است که کتابی به اسم «منتقى الجمان فى احاديث الصحاح والحسان» دارد. اگر کسی این کتاب را بخواند متوجه می‌شود که بحث‌های رجالی ایشان مثل بحث فقه جواهری است.

ایشان کتاب دیگری هم «شرح بر من لايحضره الفقيه» دارد که جدیداً چاپ شده، این کتاب را هم خیلی عالی کار کرده، آن‌طوری که یادم است من نسخه خطی این کتاب را در «مشهد»، «کتابخانه آستان قدس رضوی» دیدم و این کتاب را در آن تابستانی که آن‌جا بودم سه چهار هفته از صبح تا ظهر و بعد از ظهر هم تا آخر وقت که کتابخانه باز بود در آن‌جا می‌ماندم و کتاب «صاحب معالم» را در بحث‌های رجالی مطالعه می‌کردم و یادداشت بر می‌داشتم. اگر اشتباه نکنم بعداً این کتاب را «جامعه مدرسین» چاپ کرد.

### آغاز بحث...

جلسه قبل در رابطه با موضوع اجتهاد و فتوا در عصر ائمه (علیهم السلام) مطالبی را خدمت عزیزان عرض کردیم و گفتیم بر این‌که بحث اجتهاد در عصر ائمه یک بحث رایجی بوده و این‌چنین نیست که بعضی‌ها بر این عقیده هستند که اجتهاد، بعد از آغاز غیبت صغری یا بعد از غیبت کبری در میان علمای شیعه رواج پیدا کرده باشد.

روایات متعددی هم عرض کردیم که ائمه (علیهم السلام)، امیر المؤمنین (سلام الله علیه) به «قُثم ابن عباس»، امام صادق به «معاذ ابن مسلم» یا امام رضا (سلام الله علیه) می‌گوید: وقتی سوال می‌کنند:

«وَلَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي»

«معالم دینی» غیر از احادیث است. یک دفعه می‌گوید من می‌خواهم احادیث شما را بشنوم می‌گوید برو از فلانی بگیر؛ یک دفعه «معالم دین» می‌گوید، «معالم دین»؛ یعنی مسائل مربوط به اعتقادات، احکام، اخلاق را از چه کسی یاد بگیرم؟

این یک مقدار فراتر از نقل حدیث است. یعنی کسی باید مجتهد و صاحب نظر باشد به احادیث ائمه (علیهم السلام) کاملاً مسلط باشد و وقتی در مورد یک مسئله فقهی سوال می‌کنند نباید بگوید «قال الصادق کذا وکذا» نه، باید بگوید حکم شرعی این است. یا از مسائل اعتقادی سوال می‌کنند بگوید جواب این مسئله اعتقادی این است ولذا می‌گوید:

«الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر و مصحح:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

پرسش:

روایت «قثم ابن عباس» که جلسه قبل فرمودید مربوط به اجتهاد نمی‌شود. نقل قول است نقل حدیث نیست!

پاسخ:

ببیند دارد:

«أَنْتَ تَقْعُدُ فِي الْجَامِعِ فَتُفْتِي النَّاسَ»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر و مصحح:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۲۷؛ ص ۱۴۸.



این فرق می‌کند. خود حضرت «فَتَفْتِي» می‌گوید. در این جا هم می‌گوید من اگر بدانم شیعه است نظر شما را می‌گویم نه این که حدیث شما را می‌گویم، اگر بدانم مخالف شما است نظر فقهای خودشان را می‌گویم و اگر ندانم شیعه یا سنی است می‌گویم اقوال این است «مالک»، «ابو حنیفه» این طوری گفتند و امام صادق هم این طوری گفته است.

نقل روایت نیست، اولش هم می‌گوید «فَتَفْتِي لِلنَّاسِ». در این جا هم می‌گوید: «فاقول جاء فلان كذا»؛ یعنی در مسئله وضو «جاء عن انس كذا، جاء عن فلان كذا و جاء عن علي ابن ابيطالب بالمسح»؛ یعنی حکم شرعی را دارد بیان می‌کند. فرق دارد آن جای که بخواهد نقل حدیث بکند یا مثلاً در رابطه با «یونس ابن عبدالرحمن» می‌گوید:

**«لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ»**

در رابطه با مسائل احکام و اعتقادی است آن وقت می‌گوید: «من معالم دینی»؛ یعنی معالم دین، مثل افرادی که الان از آقایان مراجع مسئله فقهی، مسئله کلامی و امثال این قضایا را سوال می‌کنند می‌گوید:

**«أَفِيؤنُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي»**

«یونس ابن عبدالرحمان» مورد وثوق شما است.

**«فَقَالَ نَعَمْ»**

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر و مصحح:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۲۷؛ ص ۱۴۸

یا در عبارت «نَسْتَلُ عَنِ الشَّيْعِ» این جا کلمه «شیعی»، حدیث نیست؛ این جا با توجه به روایات قبلی به «معالم دین»، انصراف دارد. این ها را هم ما می‌توانیم تقریباً ظهور در فتوا بدانیم؛ نه مثل دسته اول از روایات که کلمه

«أفت» در میان کلمات بود و کلمه «أفت» صریح در فتوا است، ولی این‌ها را در حقیقت می‌شود گفت ظهور در افتاء است نه صریح!

بعد ما یک سری روایات داریم مثلاً:

«الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَاتَانِ مَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ناشر: دار الکتب الإسلامية محقق /

مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۳۳۰

می‌فرماید: هر چه از قول من به شما بگویند از من گفتند، این‌جا ظهور در نقل حدیث دارد؛ گرچه با یک تأملی می‌شود این‌ها را هم بگوئیم «مَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» احکام و معالم دین را هرچه از ما نقل کردند؛ ولی ظهورش در نقل روایت است.

یا در رابطه با «ابان ابن تغلب» که قبلاً هم آورده بودیم:

«فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا رَوَاهُ لَكَ فَارَوْهُ عَنِّي»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر و مصحح:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۲۷؛ ص ۱۴۸

این دیگر فتوا نیست یک دفعه به «ابان» می‌گوید:

«اجلس في مسجد الكوفة و أفت الناس»

الرجال (لابن داود)؛ حلی، حسن بن علی بن داود، محقق / مصحح: بحرالعلوم، محمدصادق

ناشر: دانشگاه تهران، ص ۱۰

آن صراحت در فتوا دارد. صراحت در اجتهاد «ابان» دارد. یک دفعه می‌گوید برو سراغ «ابان ابن تغلب» از من احادیث زیادی شنیده هر چه از من نقل کرد تو هم از قول من نقل کن. البته این را عزیزان دقت کنند در عصر معصوم، روایت یعنی از زمان امام باقر (سلام الله علیه) تا به امام عسکری برسد این‌ها دو دسته بودند؛ یک سری محدث، یک سری متکلم بودند. یا به تعبیر بعضی‌ها یک سری «اصولی»، یک سری «اخباری» بودند.

من خدمت دوستان هم عرض کردم آقای «مدرسی» که دچار انحراف شد، کتابی به نام «مقدمهای بر فقه شیعه» دارد، در مقدمه این کتاب یک مقدمه خوبی دارد، البته شنیدم آقای «مدرسی» آن حرف‌های خرابی که گفته بود بعداً پشیمان شده و اصلاح کرده است.

شنیدم به ایشان جواب‌های که دادند متقاعد شده و خودش علیه خودش حرف زده، و از نظرات قبلی‌اش برگشته؛ ولی این کتاب یک فتنه بزرگی در حوزه‌ها درست کرد و به وهابی‌ها هم دستمایه خوبی داد.

### در هر صورت ...

مشکل ما این است که در برابر این‌طور قضایا، مراجع ما که در حقیقت سکان‌دار دین و مذهب هستند باید سینه سپر کنند و وارد بشوند و بعد فضلاء و محققین وارد میدان بشوند. متأسفانه وقتی مخالفین مذهب به میدان می‌آیند می‌بینیم فقهاء و مراجع خیلی زیاد ورود پیدا نمی‌کنند؛ این‌که این بزرگان چه نظری دارند، نظرشان کاملاً محترم است ما دست‌شان را می‌بوسیم، اجازه بدهند پای‌شان را هم می‌بوسیم؛ ولی وقتی فقهاء و مراجع در قضیه‌ای مثل «سروش»، «کسروی» و «شریعت سنگلجی» و «قلمداران» ولو در حد یک فتوا به میدان می‌آیند کمر این‌ها را می‌شکند و نمی‌توانند کاری بکنند.

مثلاً در رابطه «غروی - اصفهان» از آقای «خویی» سوال کردند کسی همچنین نظراتی دارد ایشان فرمودند پشت سر ایشان نماز خواندن باطل و ایشان ضال و مضل است. از امام هم سوال کردند فتوا داد؛ ایشان دیگر خیلی

نتوانست بزرگ بشود در همان محدوده مسجدش ماند. اسمی هم در جاهای دیگر از «غروی» نیامد. «غروی» که رفت پسرش الان در دانشگاه‌ها همان حرف‌ها و خزعبلات را دارد مطرح می‌کند.

یا کسی در برابر «قلمداران» قرار نگرفت که الان کتاب «قلمداران» در «ریاض» چاپ می‌شود کتاب فارسی است به شناسنامه‌اش نگاه می‌کنیم چاپ «ریاض» است. «کتابخانه ملی ملک فهد» وقتی بزرگان ما ساکت می‌شوند این شکلی می‌شود.

ولذا در این‌طور قضایا اگر اعظم ما ولو با یک فتوا، چه بسا یک فتوا آقای «خویی» که می‌گوید ضال و مضل است و پشت سرش نمی‌شود نماز خواند، از صد تا کتابی که امثال بنده علیه او بنویسیم تأثیرش خیلی بیشتر است. مردم نسبت به یک مرجع، با یک نظر خاصی نگاه می‌کنند تا نسبت به یک محقق یا استاد حوزه!

در هر صورت ...

در عصر معصوم اینها دو دسته بودند؛ «محدثین»، «اخباری»ها و «اصولی»ها؛ «اخباری»ها معمولاً کاری به اجتهاد و فتوا نداشتند این را خلاف می‌دانستند، می‌گفتند ما ببینیم که امام چه گفته؟ ما مقلد امام صادق هستیم هر چه امام صادق گفته می‌گوییم.

لذا در بعضی از روایات دارد:

« سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا رَوَاهُ لَكَ فَارَوْهُ عَنِّي »

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، نا شر و مصحح:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۲۷؛ ص ۱۴۸

«ابان ابن تغلب» اجازه اجتهاد از دست امام صادق گرفته و فقیه هم است می‌گوید:

«اجلس في مسجد الكوفة و أفت الناس»

الرجال (لابن داود)؛ حلی، حسن بن علی بن داود، محقق / مصحح: بحر العلوم، محمدصادق

ناشر: دانشگاه تهران، ص ۱۰

ولی این جا می گوید «سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا»؛ این، ایهام این را دارد که این راوی که از حضرت سوال می کند، کاری به اجتهاد این ها ندارد، اجتهاد «ابان ابن تغلب» را قبول ندارد می گوید یا بن رسول الله من دنبال این هستم که حدیث شما را ملاک عمل قرار بدهم نه نظر فقهی «ابان» را ولذا یک جا می گوید: «اجلس في مسجد الكوفة و أفت الناس» و يك جا می گوید: «قَدْ سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا رَوَاهُ لَكَ فَارَوْهُ عَنِّي» این هم در نظر بزرگواران باشد.

پرسش:

آیا در عصر ائمه، در کنار اصولی ها و محدثین، اخباری ها هم بودند؟

پاسخ:

بله. اخباری الی ماشاء الله بودند، اخباری ها در عصر معصومین ظلم ها کردند، اگر دوستان همان مقاله ای که آقای «مدرسی» در «مقدمه ای بر فقه شیعه» نوشته بخوانند متوجه می شوند آن جا ایشان نمونه های آورده؛ ولی من احساس می کنم جا دارد اگر کسی به خوبی بررسی کند.

البته من جدیداً ندیدم طلاب و اساتید در رابطه با اخباری و اصولی گری چه کاری انجام داده اند؟ اگر رساله ای در این زمینه نوشته شده باشد قطعاً این ها را اشاره دارند.

به طور مثال «یونس ابن عبدالرحمن» نماینده تام الاختیار آقا امام رضا (سلام الله علیه) در «بصره» است، در «بصره» شیعیان دو دسته بودند «اصولی»، «اخباری»؛ «اصولی» ها دور و برش را گرفته بودند «یونس ابن عبدالرحمن» فقیه من فقهاء عصر معصوم بود و نظراتش هم نظرات خیلی گرانبها است. ولی از آن طرف «اخباری» ها علیه این شخص مطالبی دارند.

روایت را حتماً عزیزان دیده اند که «یونس ابن عبدالرحمن» نقل می‌کند می‌گوید خدمت امام رضا بودم در را زدند. خادم رفت گفت: تعدادی از پیره مردها و بزرگان «بصره» آمدند امام رضا فرمود «یونس» برو پشت پرده تا من نگفتم بیرون نیا. می‌گفت پیره مردها و بعضی از آقایان «اخباری»ها آمدند گفتند: «یونس ابن عبدالرحمن» کافر و مرتد است در رابطه با توحید و امامت و معاد چیزهای می‌گوید.

امام مدام می‌گوید بله. بله درست می‌گویید بعد که این‌ها رفتند امام فرمود: «یونس» بیا «یونس» گفت: من رفتم به دست و پای امام افتادم گفتم یا بن رسول الله والله غیر از فرمایش شما من حرف دیگری نمی‌زنم و این‌ها دارند اشتباه می‌کنند این حرف‌ها را متوجه نیستند.

بعد حضرت می‌فرماید: «یونس» اگر در دست تو طلا باشد مردم تصور کنند کلوخ است در بعضی از روایت دارد پشگل است آیا نظر مردم این طلا را از ارزش می‌اندازد؟ گفت خیر.

گفت: اگر در دست تو کلوخ باشد مردم بگویند در دست «یونس» طلا است نظر مردم به این کلوخ ارزش می‌دهد؟ عرض کردم آقا جان خیر. گفت دقت کن امام زمانت از تو راضی باشد، وقتی امام زمانت از تو راضی بود این‌که مردم پشت سر او چه بگویند و چه نگویند این‌ها ملاک نیست. ملاک رضایت امام زمانت است.

بعد حضرت «یونس» را تأیید می‌کند بله شما مورد تأیید ما هستی به این حرف‌ها نگاه نکن این حرف‌ها را پشت سر همه می‌زنند.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَخِيهِ جَعْفَرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع وَ عِنْدَهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِذْ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَأَوْمَأَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِلَى يُونُسَ ادْخُلِ الْبَيْتَ فَإِذَا بَيْتٌ مُسْبَلٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَتَحَرَّكَ حَتَّى يُؤْذَنَ لَكَ فَدَخَلَ الْبَصْرِيُّونَ فَأَكْثَرُوا مِنَ الْوَقِيْعَةِ وَ الْقَوْلِ فِي يُونُسَ وَ أَبُو الْحَسَنِ ع مُطْرِقٌ حَتَّى لَمَّا أَكْثَرُوا فَقَامُوا وَ وَدَّعُوا وَ خَرَجُوا فَأَذِنَ يُونُسَ بِالْخُرُوجِ فَخَرَجَ بَاكِيًا فَقَالَ جَعْلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنِّي أَحَامِي عَنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ وَ هَذِهِ خَالِي عِنْدَ أَصْحَابِي.

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ ع يَا يُونُسُ فَمَا عَلَيْكَ مِمَّا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا يَا يُونُسُ حَدَّثِ النَّاسَ  
بِمَا يَعْرِفُونَ وَ اَثْرُكُهُمْ مِمَّا لَا يَعْرِفُونَ كَأَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُكَذِّبَ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ

يَا يُونُسُ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ الْيُمْنَى ذُرَّةٌ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ بَعْرَةٌ أَوْ بَعْرَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ ذُرَّةٌ هَلْ  
يَنْفَعُكَ شَيْئًا فَقُلْتُ لَا فَقَالَ هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ إِذَا كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَ كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضُرَّكَ  
مَا قَالَ النَّاسُ.»

بحار الأنوار (ط - بيروت)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ۲،

ص: ۶۵

من یک روایتی دیدم که یکی از انبیاء در مناجات گفت خدایا پشت سر من مردم می گویند ساحر و جادوگر و چه  
و چه است، خدایا به عزت و جلالت دهان مردم را نسبت به من ببند. خطاب آمد که ای پیغمبر من، من دهان  
مردم را نسبت به خودم نسبتم. یکی می گوید: خدا یکی است؛ یکی می گوید: خدا دو تا است؛ یکی می گوید: دختر  
دارد؛ یکی می گوید: پسر دارد؛ امثال این قضایا را نسبت به خود من می گویند. دنیا، معرکه آراء و جنگل مولا است!!  
هر کس هر آن چه که می گوید ملاک آن طرف است اگر کسی در جامعه تأثیرگذار باشد این تأثیر گذاریها اثرات  
زیادی دارد، من جمله از آنها هم حسادت بعضیها را تحریک می کند یا عدم فهم کلمات بعضی از بزرگان باعث  
می شود که اینها طور دیگر متوجه می شوند

یا نسبت به «هشام ابن حکم» بعضی از تعابیر خیلی تندی نسبت به ایشان می زنند. نسبت به «زراره» نسبت به  
«صفوان» نسبت به «محمد ابن سنان» خیلی از اعظام ما که در عصر معصوم از فقهاء و متکلمین بودند  
«اخباری»ها هر آن چه که توانستند علیه اینها حرف زدند.

«زراره» ای که افقه فقه‌های عصر معصوم است پسرش «عُبَید» می‌آید خدمت امام صادق می‌گوید یا بن رسول الله شنیدیم شما پدر من را تفسیق کردید و تبری جستید! حضرت فرمودند از پدرت تبری نجستم، آمدند گفتند «زراره» این طوری می‌گوید گفتم هر کس این طوری بگوید: «أنا ابرء الى الله من ذلك»!

من چه کار کنم؟ این را نگویم؟ من کاری به پدرت ندارم به پدرت سلام برسان بگو تو مورد اعتماد و معتمد ما هستی. ولی مطالبی می‌گویند که «زراره» این را گفته گفتم: هر کس این را بگوید «زندیق» است. شخص دیگری می‌گوید «زراره» این طوری می‌گوید گفتم: هر کس این طوری بگوید زندیق است.

این‌ها تعبیر امام را علیه «زراره» ملاک قرار می‌دهند و الان هم شما ببینید در شبکه‌های «وهابی» عمدتاً عباراتی که در مذمت صحابه است مرتب نقل می‌کنند آی مردم ببینید در مورد «هشام ابن حکم» امام صادق این طور مذمت دارد در مورد «صفوان»، «محمد ابن سنان»، «یونس ابن عبدالرحمن» امام صادق این طور مذمت دارد! یکی از کارهای خوبی که آقای «خویی» (رضوان الله تعالی علیه) انجام داده در شرح حال این روایات را دسته‌بندی کرده، مثلاً در شرح حال «صفوان» تمام روایات دال بر ذمش را آورده نقل کرده، نظر داده؛ روایات دال بر مدحش را هم آورده و در آخر هم نظر داده؛ شما مراجعه بفرمایید می‌بینید در مورد «محمد ابن سنان» روایات دال بر ذم و مدح هر دو را آورده است.

این کار خیلی زیبای است که شاید اولین بار به این شکل مبسوط آقای «خویی» (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «معجم الرجال» شان آوردند همچنین در رابطه با «زراره» می‌گوید:

«مَا رَوَاهُ زُرَّارَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَلَا يَجُوزُ لِي رَدُّهُ»

رجال الكشي إختيار معرفة الرجال ؛ كشي، محمد بن عمر ناشر: مؤسسة نشر دانشگاه مشهد محقق /

مصحح: طوسی، محمد بن حسن / مصطفوی، حسن، ص ۱۳۴



«ما افتاء زراره» نمی‌گوید و حال آن‌که در مورد «زراره» داریم افقه فقهای عصر امام باقر و امام صادق (سلام الله علیه) بودند؛ پس تصریح «کشی» که دسته دوم اصحاب اجماع را می‌آورد می‌گوید این‌ها فقیه بودند و افقه این‌ها «زراره» بوده و همچنین در رابطه با «زراره» می‌گوید:

«مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحْيَا ذَكَرْنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي (ع) إِلَّا زُرَّارَةَ - وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ الْمُرَادِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ - وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ - وَ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ»

عزیزان به این روایت جالب دقت کنند من این روایت را می‌خوانم لذت می‌برم می‌گوید اگر این‌ها نبودند

«مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا»

روایت این‌ها نبود فقهای عصر ما نمی‌توانستند احکام الهی را استنباط بکنند

این‌ها خیلی دقیق است؛ پس معلوم می‌شود تعدادی از روایات هستند می‌آیند از روایات این بزرگواران استنباط حکم شرعی می‌کنند؛ می‌گوید «یَسْتَنْبِطُ» و این غیر از «يَحْدِثُ» است.

در ادامه دارد:

«هَؤُلَاءِ حُقَاطُ الدِّينِ وَ أَمَنَاءُ أَبِي ع عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ.»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، نا شر و مصحح:

مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۲۷؛ ص ۱۴۸

این بالاترین مدالی است که امام صادق (سلام الله علیه) به این روایات می‌دهد و همچنین در رابطه با «زراره»، «علیک بهذا الجالس» و امثال این‌ها دارد.

یا در رابطه با «محمد ابن مسلم» وقتی سوال می‌کند می‌گوید آقا نمی‌توانم هر وقت خدمت شما برسم می‌گویند:

«فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ التَّقْفِي فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَ كَانَ عِنْدَهُ وَجِيهًا»

رجال الكشي إختيار معرفة الرجال ؛ كشي، محمد بن عمر ناشر: مؤسسة نشر دانشگاه مشهد محقق /

مصحح: طوسی، محمد بن حسن / مصطفوی، حسن، ص ۱۶۲

در مورد «زکریا ابن آدم» قبلاً بحثش را داشتیم.

نکته پایانی که ما قبلاً روی این روایت، سال قبل خیلی مانور دادیم این نشان می‌دهد بر این که هر روایتی که از معصوم می‌رسد نمی‌تواند ملاک استنباط حکم شرعی باشد، «یونس ابن عبدالرحمن» که نماینده حضرت و مورد تأیید ائمه (علیهم السلام) است می‌گوید: من تصمیم گرفتم تمام روایات اصحاب امام باقر و امام صادق را که در شهرهای مختلف بودند را جمع کنم. این‌ها را گرفتم و یک دائره المعارفی درست کردم.

بعد خدمت آقا امام رضا آمدم به انتظار این که آقا امام رضا به به و چه چه و تشکری از من می‌کند. گفتم: آقا جان من تمام روایات اصحاب جد شما امام باقر و امام صادق را در این مجموعه جمع کردم حضرت فرمود: بخوان می‌گویند شروع به خواندن کردم

«فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ»

وقتی خواندم، آقا امام هشتم (سلام الله علیه) بسیاری از احادیث که من جمع کرده بودم را انکار کرد. بعد فرمود:

«يَدُشُونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ»

اگر یک روایتی از ما دیدید خلاف قرآن است این روایت‌ها را نپذیرید!

رجال الكشي إختيار معرفة الرجال ؛ كشي، محمد بن عمر ناشر: مؤسسة نشر دانشگاه مشهد محقق /

مصحيح: طوسي، محمد بن حسن / مصطفوي، حسن، ص ۲۲۴

از اين دست روايات خلاف قرآن، فراوان داريم. به طور مثال نمونه‌اي كه من عرض كردم در هفته گذشته ما شايد سي - چهل تا روايت داريم كه مي گويد: «لا تعاملُ الاكراذ!» با «كردها» معامله نكنيد؛ كه متأسفانه در كتاب‌هاي فقهی ما هم بعضی از بزرگواران در بخش معاملات می‌گویند معامله با «اكراذ» مكروه است. آدم بايد دو دستی به سرش بزند. همان روايت «ابو ربيع شامي»:

«لا تعامل الاكراذ فانهم طائفة من الجن»

قرآن می‌گويد:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

گرامي‌ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست

سوره حجرات (۴۹): آيه ۱۳

ولی اين روايت اين‌چنين می‌گويد.

يا مثلاً دارد كه «لا تسكنُ الخوز» من از دوستان «خوزستاني» معذرت می‌خواهم، برای هر کدام از اين‌ها يك چیزی بستند «لا تزوج الخزر»؛ با «شمالی»ها ازدواج نكنيد كه چنين و چنان است. به «هند» مسافرت نكنيد آدم‌هايش اين‌طوري هستند؛ در مورد تمام اين‌ها يك چیزهای گفتند، غير از «قزوين» ما كه خلاصه مدحي دارد به گمانم «مكه» و «مدينه» همچنين مدحي ندارد.

«من سره أن يختم له بالشهادة والسعادة فليبت ليلة بقزوين»

هر کس دنبال سعادت و شهادت می‌گردد کافی است یک شب در «قزوین» استراحت کند!

اگر «قزوین» هم نمی‌رود:

### «فلش‌هد باب قزوین»

التدوین فی أخبار قزوین، اسم المؤلف: عبد الکریم بن محمد الرافعی القزوینی الوفاة: ۶۲۳ هـ، دار النشر:

دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۹۸۷م، تحقیق: عزیز الله العطار، ج ۱، ص ۱۴

همان دروازه «قزوین» را هم ببیند کافی است!

من بارها گفتم آقای «عطاردی» (رضوان الله تعالی علیه) بی‌کار بود که این کتاب «التدوین فی أخبار قزوین» را تحقیق کرده. این کتاب مال «رافعی» از علمای بزرگ «قزوین» قرن ۶ و ۷ بوده که در سه جلد است. آدم وقتی نگاه می‌کند می‌تواند هزار تا قسم حضرت عباسی بخورد که همه این روایت‌ها جعلی و دروغ است.

نسبت به شهرها و بخش‌ها روایت‌های آن‌طوری، نسبت به بعضی از مُدُن و شهرها هم این‌طوری حرف زدند. آن زمان در «قزوین» یک شیعه نبود؛ یعنی زمان «رافعی» ما شیعه‌ی در «قزوین» نداریم، به طوری که «حاکم قزوین» بالای منبر رسماً اعلام می‌کند حالا که شما این‌طوری هستید در قنوت نمازهای‌تان علی را سب بکنید، این داستان چه موقع است؟ قرن هفتم و هشتم است نه زمان معاویه!

مردم گوش نمی‌دهند خودش بالای منبر شروع می‌کند امیر المؤمنین را سب کردن، مردم و همین سنی‌ها از منبر او را پایین می‌آورند و تکه تکه‌اش می‌کنند؛ در بعضی جاها دارد که لاشه‌هایش را جلوی سگ‌ها انداختند.

«والسلام علیکم ورحمة الله»